

متن پرسش

آقای طاهرزاده لطفا جواب شبهات را مفصل بدهید هر چند می دانم پرمشغله هستید و البته هدایت گمشدگان توسط شما کم اجر معنوی ندارد. فرمودید عین خارجی قادر به تغییر عین ثابت است. پس تبعیت علم حاکم از محکوم له را نمی پذیرید؟! بنده کم از انوار غیوبه و... ندیدم، در روزگاری که مستجاب الدعوه بودم اما اجابت های مورد نیاز بنده بالقول بودند نه بالفعل. و همین امر باعث انقطاع بنده از منبع انوار شد. دانستم که آنچه از فیض اقدس به عنایت اولی به بنده رسیده است همان اقتضاءات و استعداد های بنده است مشیتش چنین اقتضا کرد که چنین و چنان استعداد داشته باشم پس استعدادهای بنده بد یا خوب زشت یا زیبا توسط خدا در قالب وجودی بنده ریخته شده. می خواهم بدانم اگر عین بنده شقی یا کافر رقم خورده است پس تقصیر بنده چیست؟ و این با عدالت خدا مغایر نیست؟ در سرالقدر به طور مثال چنین رقم خورده که بنده چهل سالگی ازدواج خواهم کرد حالا چه دعا بکنم یا نکنم همان است که هست این نیز به نظر بنده باز باعدالت خدا مغایر است؟ چون بنده به دام معصیت افتاده ام و البته ان الله یریدکم الیسر ولا عسر درست است؟ استعداد بنده مثلا شیشه بنفش است و نور همان نور اما آنچه نقش می پذیرد همان رنگ بنفش است و صد البته این رنگ بنفش را هم خالق رنگ بنفش مشیت و عطا کرده است پس علنا من مجبور شده ی مختارم که طبق شاکله ی اعطا شده ام عمل می کنم. چه کنم از این حیرانی؟ بسیار مشتاقم عارفی نجاتم دهد. زیبایی خدا فوق العاده است اما این موضوعات چون حل نشدند متاسفانه مانع از ادامه ی سلوکم شده است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در موضوع علم خدا به ما نباید نتیجه‌ی جبری گرفت، زیرا علم خداوند به واقعیت است بدان نحو که واقعیت واقع است.

۱- اگر مقاصد سیاسی و یا بیماری روانی در کار نباشد، هر انسانی به طور بدیهی خود را مختار حس می کند و حتی آنهایی که مدعی جبرند، در عمل آزادی را پذیرفته و بدان عمل می کنند و اگر شما به آنها ضربه ای زدید، به شما اعتراض می نمایند.

جمادات: صفر است، یعنی هیچ عکس العمل درونی در مقابل تغییرات شرایط بیرونی از خود ندارند. گیاهان: بسیار کم است، یعنی در مقابل شرایط متفاوت خارجی عکس العملشان بسیار ضعیف است. حیوان: گسترش دارد و می تواند آب بخورد و یا راه برود و یا برگرد خود حرکت دورانی داشته باشد،

ولي در همة اين اعمال، غريزه است که حکومت مي‌کند و نه عقل و انتخاب؛ و کلاً نوع فعاليت آنها هم التذادي است و نه تدبيري.

انسان: به قدری گسترش دارد که مي‌توان بين غرايز و تمايلات عالي، در عين تحريك هر دوي آنها، يکي را انتخاب کند. از طرف ديگر وجود شك‌ها و پشيماني‌ها در انسان همه حکايت از اين موضوع دارد که او داراي انتخاب است.

۳- اشکال: چون بين علت و معلول رابطه ضرورت حاکم است، پس وقتي علت يك فعل به وجود آمد، چه ما بخواهيم و چه نخواهيم، ضرورتاً آن فعل را ما انجام مي‌دهيم.

جواب: آري؛ ضرورت بين علت و معلول حقيقي، غيرقابل انکار است، ولي فراموش نکنيد که «ارادة انسان» جزيي از سلسله علل است و تا انسان اراده نکند، فعل انجام نمي‌گيرد و لذا جمله «چه بخواهيم و چه نخواهيم» ديگر مطرح نيست. يعني ارادة انسان است که سلسله علل را کامل مي‌کند و معلول محقق مي‌شود؛ پس هم ضرورت بين علت و معلول در مورد اعمال انسان پذيرفتني است و هم ضرورت بين علت و معلول در اعمال انسان منجر به جبر نمي‌شود.

۴ - اختيار: يعني «انجام فعل و ترك فعل»؛ پس اختيار، نه انجام دادن فعل است به تنهائي، و نه انجام ندادن فعل است به تنهائي؛ بلکه عين «انجام دادن و ترك کردن» فعل را اختيار مي‌گويند. از طرفي «انسان در مختار بودن مجبور است»؛ يعني محال است مختار نباشد، حتي اگر مسلك جبر را انتخاب کند، باز با اختيار خود آن را انتخاب کرده، و از طرفي آنچه را خدا اراده کرده، چون خدا اراده کرده، تخلف پذير نيست و حتماً موجود مي‌شود، و چون ما متوجه مي‌شويم، انسان از اختيار خود نمي‌تواند تخلف کند، پس آن چيزي را که خدا در مورد انسان اراده کرده است، «اختيار» انسان است و نه فعل انسان. و چون اختيار يعني انجام دادن و انجام ندادن فعل؛ پس اگر انسان مثلاً مسجد برود، چون به همان اندازه، قدرت ترك آن فعل را داشته و مي‌توانسته به ميخانه برود، پس مسجد رفتن يا ميخانه رفتن، مربوط به خود انسان مي‌شود و اگر کاري را هم انجام ندهد، چون به همان اندازه قدرت انجام دادنش را داشته، باز ترك آن فعل هم مربوط به انسان مي‌شود، در نتيجه؛ انسان، خودش مسئول ترك و انجام اعمالش هست.

۵- اشکال: چون علم خدا مطلق است، پس هرچه ما بعداً بخواهيم اختيار و انتخاب کنيم، او از اول مي‌داند، و چون محال است علم او اشتباه شود، پس حتماً آنچه را خدا مي‌داند ما انجام مي‌دهيم، و در اين حال ديگر اختياري براي انسان معني ندارد، چنانچه گويا عمر خيام گفته است:

مي خوردن من حق ز ازل مي‌دانست

گر مي نخورم علم خدا جهل بود

جواب: آري؛ مسلم است که آنچه را ما بعداً انجام مي‌دهيم، خدا مي‌داند، ولي به همان شکل که ما انجام مي‌دهيم و به همان شکل که واقعيت دارد، خدا مي‌داند. و آنچه حقيقتاً امکان و واقعيت دارد، همان واقع مي‌شود، و آن اين است که ما با اختيار خود، در عيني که مي‌توانستيم فلان کار را بکنيم و

می‌توانستیم نکنیم، آن‌کار را انجام دادیم. مثلاً کلاس آمدن را امروز صبح ما خودمان اختیار کردیم و خداوند از قبل می‌دانست که ما امروز صبح به کلاس می‌آییم؛ یعنی علم خدا علم به فعلی است که ما با اختیار خود انجام می‌دهیم، و این علم، جبری در عمل ما به وجود نمی‌آورد، بلکه علم به عملی است که ما با اختیار خود انجام خواهیم داد. یعنی علم خدا، علم به آن حادثه است از راه علت خود آن حادثه. یعنی علم به فعل انسان است از راه خاص خودش که همان اراده انسان باشد، و لذا علم خدا علم به همین جهان است با همین نظاماتی که دارد و خداوند می‌داند ما با اختیار خود (چون آن‌چه واقعیت دارد، انسانی است که مختار است) فلان کار را در عینی که می‌توانیم انجام دهیم و می‌توانیم ترک کنیم، با اختیار خود انجام می‌دهیم و لذا علم خدا همین است که آن‌کس که معصیت می‌کند با اختیار خود معصیت می‌کند، مثل این‌که خداوند می‌داند این برج ده سال دیگر خراب می‌شود، و چون خدا می‌داند، حتماً هم خراب می‌شود. ولی همان‌طور که خراب می‌شود، خدا می‌داند، یعنی ده سال دیگر بمب‌بی به آن می‌خورد و خراب می‌شود، و نه چون خدا می‌داند، خراب می‌شود.

«لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیْضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» یعنی چه؟

یعنی در اندیشه شیعه، نه جبر اشعری جای دارد که بگوید: انسان بدون اختیار در سیطره حق است و فکر کنیم اراده خدا به فعل انسان تعلق می‌گیرد و انسان هیچ اراده و اختیاری در افعال خود ندارد، و خدا افعال ما را اراده کرده است، نه اختیار ما را؛ و نه تفویض معتزلی، که فکر کنیم خدا انسان را رها کرده و انسان بریده از خدا در صحنه هستی آزاد است.

جمله فوق می‌خواهد بگوید اراده انسان در طول اراده خداوند است، بدین معنی که خداوند اختیار انسان را اراده کرده که عبارت باشد از انجام فعل و ترک فعل. و انسان، با اختیار خود کاری را، یا عدم انجام کاری را، اختیار و انتخاب می‌کند؛ یعنی نه آن‌چنان است که اختیار انسان در اختیار خداوند نباشد، و نه آن‌چنان است که فعل انسان از خود انسان نباشد و در انجام آن مجبور باشد. پس فعل انسان تماماً مربوط به انسان است و تماماً هم مربوط به خداوند، منتها در طول همدیگر.

مشیت الهی، و اختیار انسان

مشیت خدا به این معنا است که خداوند حکم‌فرمای نظام آفرینش است و همه رویدادها در سلطه خواست و قدرت اوست. و عالم هستی در عینی که مخلوق اوست، سدی و مانعی در برابر قدرت مطلقه او نیست. مخلوقات همه در واقع در خدمت خداوند هستند و وسیله برآوردن اهداف او. نه تنها او علم پیشین دارد «عِلْمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ»، و عالم است به آن‌چه هست قبل از آن‌که به وجود آید. بلکه پیشاپیش به آمادگی امور می‌پردازد (می‌داند نوزاد هنگام تولد نیاز به شیر دارد و لذا قبل از تولد برای او در سینه مادر آماده می‌کند، عین این حالت در سایر امور عالم نیز عمل می‌کند).

آن مقدار آزادی و اختیاری که به انسان داده نیز خواست اوست و مسلم با آزادی و اختیار انسانی، مقابله نمی‌کند، و اختیار انسان هم مقابل اراده خداوند نیست، بلکه عطایی است از طرف رب العالمین، تا انسان در پروریدن و رسیدن به کمال خود قدم بردارد، فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا

كُفُوراً» ؛ يعني هم راه نيك‌بختي را به انسان نمايانديم و هم او را آزاد گذارديم تا اگر خواست در آن راه برود، و اگر هم نخواست، باز خودش به راه نيك‌بختي‌اش پشت کرده باشد و نسبت به آن كفر ورزيده باشد، تا خوبي و بدی را با انتخاب خود، خودش سرمایه خويشتن قرار دهد. پس در واقع «مخلوق به راه خود مي‌رود، ولي همیشه خود را در راه خداوند مي‌يابد».

جهان قانونمند و مشیت خدا

غفلت نکنیم که خداوند به جهت غلّو شأني که دارد، از يك جهت با واسطه‌ها و اسباب عمل مي‌کند و به‌همین جهت ما، قانون‌مندی ثابت را در طبیعت مشاهده مي‌کنیم؛ يعني واقعاً آتش است که مي‌سوزاند و واقعاً انسان عملي را که انجام مي‌دهد، خودش انجام مي‌دهد. آری؛ درست است که وجود هر موجودي به خداوند است، ولي هر موجودي در مرتبه وجودي خاص خودش خواص خود را دارد. يعني خداوند به هر موجودي يك وجود و خاصیت طبيعي بخشیده که آن وجود و خاصیت اصالتاً متعلق به آن موجود است، ولي در عين حال اهداف الهي را بيان مي‌کند. و آن چه خدا مي‌خواسته همین است که آتش بسوزاند و انسان خودش انتخاب‌گر اعمال خود باشد. آری خداوند از يك جهت به واسطه اسباب عمل مي‌کند، ولي از جهت ديگر هم او گاهي ماوراء ابزارها اقدام مي‌نماید که در بحث «نقش عالم ربوبي» بدان مي‌پردازيم.

عمل خداوند به صورت عشق و نه قهر

خداوند در عيني که قدرت انتخاب به انسان داده، ولي روح تمايل به نيکي را در گوهر وجود او به جنبش درآورده، يعني او را تمايل به راهي کرده که سعادت او در آن است، ولي اين تمايل به نيکي، قدرت اختيار او را از بين نمي‌برد؛ يعني تأثیر خداوند از اين جهت همانا تمايل به نيکي است، به عنوان علت غايي؛ يعني در اين سطح، عمل خداوند به صورت عشق است و نه قدرت قهر، و در اين رابطه مانبايد خداوند را چنان در نظر آوريم که گويي الکترون‌هاي درون اتم را جابه‌جا مي‌کند، بلکه هدايت و تمايل به نيکي است که از طرف خداوند چون نسيمي بر جان ما مي‌وزد تا ما خود انتخاب کنیم. مي‌فرمايد: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» ؛ يعني شما نمي‌خواهيد مگر آنچه را خدا بخواهد. يعني ميل‌هاي شما را خدا به حرکت درمي‌آورد. و نفرمود: افعال شما را خداوند انجام مي‌دهد، بلکه ميل‌هاي ما را ايجاد مي‌کند، هر چند انسان مي‌تواند در مقابل آن تمايلات و هدايت‌ها، عصيان کند و باز نبايد فراموش کرد که اگر انسان‌ها به جهت ميل به گناه، ميل‌هاي نيك الهي را پذيرا نشدند و در اثر ميل‌هاي فاسد که پشت کردن به تحريك مهربانه خداست، اعمال فاسد انجام دادند، خودشان مقصرند.

نقش عالم ربوبي در عالم ماده

ما نبايد طبیعت را به عنوان يك نظام عليّ مکانیکی و جبري بدانيم و حضور معنوي خدا را در طبیعت حذف کنیم؟ همچنان که نبايد نقش نفس انساني را در بدن او نادیده بگیريم و همه فعالیت‌هاي بدن را در سطح عکس‌العمل‌هاي زیست‌شناسانه تحليل کنیم. مثل اين که گاهي بدن در اثر آتش از بيرون، و

یا گاهی در اثر سوخت و ساز داخلی گرم می‌شود و گاهی هم غضب انسان موجب گرمی بدن می‌شود. یعنی نقش مستقیم‌تر علل معنوی را نیز باید در نظر داشت که خداوند ماوراء ابزرها اقدام می‌نماید، هر چند در هر صورت همه چیز به خدا برمی‌گردد و فقط گاهی اسباب‌های بیشتری بین ما و خدا فاصله شده‌اند. یعنی اراده خداوند با این فاصله‌ها و اسباب‌ها تحقق یافته و ظهور نموده است، همچنان که می‌گوییم ساقی خدا است، ولی آب، موجب تحقق ظهور «اسم ساقی» در مرتبه عالم ماده است، پس آب واسطه‌ای است تا خداوند بندگان را سیراب کند و در هر حال همیشه خداوند در صحنه است؛ چه واسطه‌های فعل او باشند و چه واسطه‌ها در بین نباشند.

هدایت خداوند به سوی ایده‌آل هر چیز

در علم خداوند قبل از خلقت هر چیز، نحوه ایده‌آل و کامل آن چیز موجود است و هر موجودی را در جهت تحقق نحوه ایده‌آل و نهایی‌اش هدایت می‌کند و انسان را نیز برای رسیدن به آن ایده‌آل و آن انسان کامل به انگیزش وامی‌دارد. ولی «إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» عده‌ای از آن هدایت و انگیزش استفاده می‌کنند و عده‌ای به آن پشت می‌کنند.

آزادی تکوینی و هدایت تشریحی

خداوند، آزادی انسان‌ها را قربانی نمی‌کند، و مشیت الهی با آنچه در انسان و بر انسان می‌گذرد، در تضاد نیست؛ یعنی انسان تکویناً آزاد است و تشریحاً برای چنین موجود آزادی، راه سعادت را پیشنهاد کرده‌اند و این هدایت تشریحی و آن آزادی تکوینی، شرایط لازم عشق الهی است و نه قهر او؛ یعنی تشریحاً به او دستور می‌دهد که باید ظلم نکند و یا باید عبادت کنی، ولی تکویناً او را آزاد آفرید، تا اگر خواست آن دستور را انجام دهد و اگر نخواست، بتواند انجام ندهد.

خواست خداوند حکیمانه است

آری خداوند هر که را خواست گمراه می‌نماید و فرمود «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» یعنی؛ پس خداوند هر که را خواست، گمراه می‌کند و او قدرتمند و حکیم است؛ ولی خواسته است که ظالم را هدایت نکند؛ چرا که خود می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» یعنی؛ خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند و گمراه می‌نماید. یعنی خواست خداوند، خواستی حکیمانه، نه بوالهوسانه است. می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ یعنی خداوند کافران را هدایت نمی‌کند، پس درست است که هر کس را خواست هدایت می‌کند و یا گمراه می‌کند، ولی خواسته است که کافر و ظالم تا وقتی در ظلم و کفر خود پایدارند، هدایت نشوند و برعکس؛ فرمود: «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ» یعنی آن کس که جهت خود را از ظلم و کفر تغییر داد، هدایت می‌شود. پس مشیت خدا آن‌چنان نیست که انسان‌ها نسبت به تغییر سرنوشت خود دست بسته باشند، بلکه برعکس، مشیت او همین است که انسان‌ها با انتخاب خود بتوانند از هدایت خداوند بهره‌برگیرند.

شقی، خود شقی است

نکته ۱- این که روایات می‌فرماید: «الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَ السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّهِ» یعنی؛

انسان شقی و بدکار، از شکم مادر شقی و بدکار است و انسان سعید و نیکوکار، از شکم مادر سعید و نیکوکار است؛ اشاره به علم خدا دارد که تابع معلوم است، یعنی علم به اعمال انسان‌ها دارد، همان‌طور که اعمال آنها با اختیار خودشان واقع می‌شود. منتها علم خدا به اعمال بندگان قبل از اعمال آنهاست، روایت فوق را معصوم تفسیر می‌کند، در کتاب صدوق هست که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ عَمَلَ الْأَشْقِيَاءِ»؛ یعنی؛ خداوند می‌داند که این انسان شقی به زودی عمل اشقیاء را مرتکب می‌شود. پس در اثر سوء اختیار خود به بیراهه می‌رود؛ باین‌که می‌تواند نرود.

از حضرت علی (علیه السلام) در کشف الغطاء آمده است: که حضرت سرنوشت میثم و قبر را پیش‌بینی کرد؛ خواستند حضرت را آزمایش کنند، به حضرت خبر دادند: «خالد بن عطفه» مُرد. حضرت فرمودند: «خیر؛ او نمرده، او یک فتنه‌ای راه می‌اندازد و پرچم ضلالت را هم به دست حبیب بن جمال می‌دهد» حبیب بن جمال در مجلس نشسته بود، برخاست و گفت: «من دوست شما هستم!»، حضرت فرمودند: «مبادا یک چنین پرچم ضلالت را به دوش بکشی، ولی حتماً این کار را می‌کنی و از این در مسجد هم داخل می‌آبی، ولی این کار را نکن». (در این حدیث هم نهی امام هست و هم علم به غیب امام) یعنی چون تو می‌کنی، من علم دارم، نه چون من علم دارم تو می‌کنی. این علم حضرت تابع معلوم است با همه مبادی، که آن اختیار عامل است، آری؛ همه آنچه حضرت پیش‌بینی کردند، شد؛ و این را می‌گویند «علم غیب تابع معلوم»، این است معنی «قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا» یعنی بگو خداوند سریع‌ترین مکرهاست؛ یعنی خدا زودتر از آنچه تو عمل کنی، می‌داند و خنثی می‌کند و مقابله می‌کند. نکته ۲- در حالی که علی (علیه السلام) در مسجد نماز می‌خواندند؛ مردی از قبیله مراد به حضور آن حضرت آمد و گفت: خودت را حفظ کن، زیرا مردی از قبیله مراد قصد کشتن تو را دارد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مَلَکَیْنِ یَحْفِظَانِهِ مِمَّا لَمْ یَقْدَرُ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدْرُ خَلَّیَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ، وَ إِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِیْنَةٌ» یعنی خداوند با هرکس دو ملک گذارده که او را نسبت به آنچه برای او مقدر نشده حفظ می‌کنند، پس چون آنچه مقدر شده، رسید؛ آن دو ملک میان او و آنچه مقدر شده است را خالی می‌کنند - تا آنچه مقدر شده است واقع شود - و اجل و وقت معین شده مرگ، سپری است محکم که انسان را از همة بلاها حفظ می‌کند

حضرت علی (علیه السلام) در این حدیث ما را متوجه قوانین ثابت عالم وجود می‌کنند که اختیار ما تا این‌جاها نفوذ ندارد، همچنان‌که در تولد ما یا جنسیت ما اختیار ما نفوذ نداشت و توجه به این قوانین ثابت عالم وجود، به معنی جبری که ما نتوانیم سعادت‌مندان سرنوشت خود را برای زندگی قیامتی رقم بزنیم، نیست، بلکه بدین معنی است که خداوند نظام خود را در دست ما نداده است تا ما با میل خود آن را تغییر دهیم، بلکه به ما امکان تغییر خود و تغییر سرنوشت خود را در دل نظامی متقن و حساب شده داده است.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

